

## حکومت دینی

اشاره

این مقاله بر آن است که مبانی فلسفی و عقلی و کلامی حکومت دینی را مورد بررسی قرار داده و اثبات کند که چنین حکومتی بر مبانی عقلی استوار است که هر عاقلی آن را خواهد پذیرفت. سپس این مساله مورد بحث واقع می‌شود که حکومت دینی هیچ‌گونه ناسازگاری با آزادی واقعی انسان‌ها ندارد.

مولف در ابتدا مطرح می‌کند که زندگی اجتماعی، لازمه حیات عقلی انسان است و تشکیل حکومت، یک ضرورت اجتماعی است که بر دو پایه قانون و حاکم استوار است. وی ضمن بیان چهار معیار عقلی حاکمیت در جامعه به مقایسه انواع حکومت‌ها پرداخته و به این نتیجه می‌رسد که حکومت اسلامی که بهترین نوع حکومت است، چیزی جز حاکمیت کمال نیست. نویسنده در ادامه به صفات کمالیه حاکم اسلامی می‌پردازد که عبارتند از: ایمان، تقوا، عدالت، برخورداری از کمالات اخلاقی، آگاهی به قانون اسلام، مدیریت و اهل مشورت بودن. در بحث مشروعیت حاکمان معتقد است که رأی مردم به تنهایی نمی‌تواند به حاکمی که فاقد صفات کمال است مشروعیت دهد. در پایان ضمن اشاره به دیدگاه ایمان‌نائل کانت در مورد حکومت دینی به نقد آن می‌پردازد.

### ۱- نیاز به زندگی اجتماعی

زندگی اجتماعی، لازمه حیات عقلی انسان است. مسائل فلسفی و عقلی نه تنها در حوزه خود کارایی دارند، بلکه در حوزه‌های اجتماعی و اخلاقی و... نیز کاربرد دارند. نگرش خاص فلسفی بر مسائل اجتماعی، سیاسی و اخلاقی نیز اثر می‌گذارد.

فیلسوفان و منطق‌دانان، انسان را حیوان ناطق و یا عاقل تعریف کرده‌اند. زندگی انفرادی برای موجود عاقل به زحمت میسر است و از نظرگاه واقع، حیوان منزوی نمی‌تواند کاملاً عاقل باشد.

انسان بذاته حیوان عاقل است و برای تکامل عقلانیت خویش به زندگی اجتماعی نیازمند است. بعضی از حیوانات، زندگی شبه انفرادی دارند بدون این‌که از کمالاتی که به اقتضای ذاتشان به آن‌ها داده شده، محروم گردند. آن‌ها چون فاقد عقل و شعورند، غیر از استفاده صحیح از اندام‌های خویش که از طریق غریزه یاد می‌گیرند، چیزی نیست که بتوانند از دیگران فرا بگیرند و یا به آن‌ها یاد دهند. انسان را به وسیله عقل گرمی داشته‌اند و با آن به کسب معرفتهای نظری و عملی بیشماری قادر است. با این حال

نمی‌تواند بدون یاری و مساعدت دیگران، که آنان نیز به نوبه خود به همان شکل از او یاری می‌گیرند، همه توان‌های بالقوه عقل خویش را به فعلیت برساند. اگر هر انسانی ناگزیر بود به تنهایی همه معارف بشری را از نو ابداع کند، چه مقدار قادر به پیشرفت می‌بود؟ اگر در علوم روزگار خویش سهم نبودیم و حکمت فراهم آمده از نیاکانمان را به ارث نمی‌بردیم، در آن صورت معرفتی که ما به تنهایی قادر به کسب آن بودیم، بسیار اندک بود. بنابراین لازم است هر یک از ما با این هدف تعلیم ببیند که او هم به نوبه خود بتواند آنچه را فرا گرفته است تعلیم دهد و در صورت امکان، آن را اندکی تکامل بخشد.

بنابراین میان این گفته که انسان حیوان ناطق و عاقل است و این سخن که انسان موجود اجتماعی است، فرق واقعی وجود ندارد. به تعبیر دیگر از این جمله که «انسان موجود عاقل و ناطق است»، نتیجه می‌گیریم که انسان یک موجود اجتماعی است و یا زندگی اجتماعی، لازمه رشد و تکامل عقلی انسان است.

## ۲- ضرورت حکومت

هیچ جامعه پیشرفته و منظمی را نمی‌توان یافت که دارای حکومت نباشد. حکومت و دولت از ارکان جامعه است، حتی قبایل بدوی نیز تحت هدایت بزرگ قبیله سرپرستی می‌شد.

نیاز به حکومت یک ضرورت اجتماعی است و بدون آن جامعه نظم و قوام پیدا نمی‌کند. بنابراین حکومت برای هر جامعه منظم و پیشرفته، یک ضرورت عقلی است.

سیره پیامبر گرامی اسلام، که اسوه و الگوی همه مسلمانان است، گواه بر آن است که ایشان برای هدایت جامعه به تشکیل حکومت پرداخت و بعد از تثبیت حکومت خود در داخل عربستان، تلاش کرد که این حکومت الهی را به خارج از مرزهای عربستان نیز بکشاند و در این خصوص نامه‌هایی به سران کشورها و فرمانروایان نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد و از آنان خواست تا اسلام را بپذیرند و در نشر آیین اسلام با مسلمانان همکاری کنند و از قرآن، قانون اساسی مسلمانان که صراط مستقیم و راه هدایت و رستگاری است پیروی کنند. چنان‌که قرآن می‌فرماید:

«ان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله: انعام / ۱۵۳. و [بدانید] این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید. و از راه‌های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی نکنید. اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید.»  
و یا در آیه دیگر می‌فرماید:

«و هذا كتب انزلناه مبارك فاتبعوه واتقوا لعلكم ترحمون»  
انعام / ۱۵۵

### پایه‌های حکومت

هر حکومتی بر دو پایه استوار است: قانون و حاکم. برای رشد و تعالی هر جامعه‌ای نیاز مبرم به قوانینی است که متناسب با ساختار انسان و همچنین دربردارنده حقوق همه افراد جامعه باشد. متدینان برآنند که بهترین قانون، قانونی است که از طرف خالق انسان‌ها که به همه خصوصیات انسانی آگاه است، از طریق پیامبران برای آنان فرستاده شود.

همچنین هر جامعه‌ای به یک حاکم نیاز دارد تا جامعه را براساس قوانین اداره نماید. بهترین حاکم، حاکمی است که عاقل، حکیم و عدالت پیشه باشد. یا به تعبیری حاکم جامعه اگر فردی باشد که در کمالات، برتر از او کسی نباشد آن جامعه، جامعه ایده‌آل خواهد بود. قرآن درباره اینکه هر

جامعه و قومی نیازمند رهبر و هادی است می‌فرماید:

«... لكل قوم هاد» رعد / ۷

و نیز در آیه دیگر می‌فرماید:

«... ان من امة الا خلافيها نذير» انفال / ۵۸

همچنین در سخنان معصومین (ع) مطالبی وجود دارد که حاکی از آن است که هر جامعه و قومی نیازمند حاکم و رهبر است. امیرالمؤمنین علی (ع) در جواب خوارج که با اقتباس از این آیه قرآن که می‌فرماید: «ان الحكم الا لله» شعار می‌دادند و می‌گفتند: «لا حكم الا لله؛ حکم و داوری تنها از آن خداست» می‌فرماید:

«كلمة حق يراد بها باطل نعم انه لا حكم الا لله ولكن هولاء يقولون: لا امة الا لله، و انه لا يد للناس من امير يزاو فاجر يعمل في امرته المؤمن، و يستمتع فيها الكافر؛<sup>(۱)</sup> سخنی است حق که از آن باطل اراده می‌کنند. آری حکم، جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را، جز خدا روا نیست؛ در حالی که مردم را حاکمی باید نیکوکردار یا تبه‌کار، تا در حکومت او مرد با ایمان، کار خویش کند و کافر بهره خود برد.»

البته این بیان امیرالمؤمنین دال بر آن نیست که اگر حکومت به دست فاجری بیفتد، نیکوست. به تعبیر دیگر تأیید حکومت فاجر نیست، بلکه در صدد آن است که بگوید حکومت فاجر بهتر از فتنه و هرج و مرج است. چنانکه پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید:

«الا امام الجائر خير من الفتنه؛<sup>(۲)</sup> امام جائر بهتر از فتنه (آشوب و هرج و مرج) است.»

امیرالمؤمنین نیز در روایتی می‌فرمایند:

«سلطان ظلم خير من فتن تدوم؛<sup>(۳)</sup> فرمانروای ظالم بهتر از فتنه و آشوب همیشگی است.»

حضرت رضا (ع) هم می‌فرماید:

«لا نجد فرقة من الفرق و لا ملّة من الملل بقوا و عاشوا الا بقم و رئيس؛<sup>(۴)</sup> هیچ فرقه و ملتی را نمی‌یابیم که بدون رئیس و سرپرست به حیات خود ادامه دهد.»

### ۳- واقعیت جامعه

در این جا در پی آنیم که روشن کنیم که آیا جامعه و قوم، وجود مستقلی دارد یا این‌که به تبع افراد وجود دارد. به تعبیر فلسفی، آیا جامعه و قوم یک امر کثیر در مقابل وحدت است؟ بین فیلسوفان این بحث واقع شده است که آیا کثیر وجود واقعی دارد یا نه. البته بر این بحث آثاری مترتب است که بعداً روشن خواهد شد. کثیر را چنین تعریف کرده‌اند:

«انه المجتمع من الوحدات؛ کثیر موجودی است که از واحدها



مرکب باشد. یعنی کثیر از مجموع واحدها تشکیل می‌شود.»

بعضی از فیلسوفان - از جمله صدرالمآلهین - بر این باورند که هر موجودی از آن نظر که موجود است، واحد است. کثیر نیز از آن جهت که موجود است، واحد است و وجود واحد دارد. به همین خاطر می‌گوییم کثرت واحد یاد و کثرت، مثل یک ده تا یا دو ده تا. بنابراین کثرت نیز از آن جهت که موجود است واحد است و آثار مخصوص به خود دارد. (۵)

ابن سینا معتقد است که عدد و کثرت مانند وحدت، امر بسیطی است که در خارج وجود دارد و عارض معدودات می‌شود و چنین نیست که فقط منشأ انتزاع داشته باشد و از سنخ معقولات ثانیه فلسفی باشد، بلکه بر آن است و استدلال می‌کند که در خارج علاوه بر وحدت، امری بسیط و عرضی، عارض معدودات می‌شود. (۶)

البته شیخ اشراق و صدرالمآلهین برخلاف ابن سینا برآنند که کثرت ما به ازاء خارجی ندارد، بلکه مانند وحدت از معقولات ثانیه فلسفی و به معنایی اعتبار ذهنی است که منشأ انتزاع خارجی دارد. (۷)

با این حال هر عقیده‌ای را که بپذیریم، یعنی خواه جامعه از معقولات ثانیه فلسفی باشد و خواه از معقولات اولی، جامعه واقعی است که دارای آثار خاصی است؛ مثلاً شیء ممکن‌الوجود را در نظر می‌گیریم، هرچند امکان آن از معقولات ثانیه فلسفی است ولی وجود ممکن، به جهت امکان بودنش دارای خواص و آثاری است که با وجود واجب فرق دارد. در معقولات اولی مطلب روشن‌تر است، یعنی اگر جامعه از معقولات اولی باشد، آثار داشتن آن جای شک و شبهه‌ای نیست.

قرآن کریم برای جامعه و قوم و ملت آثار خاصی مترتب کرده است. یعنی به همان طریق که به داستان اشخاص اهمیت می‌دهد، بیش از آن به تاریخ ملت‌ها اهمیت می‌دهد و برای آن، وجود، اصل، کتاب، رسول، شعور و طاعت و معصیت اعتبار فرموده است. چنانکه می‌فرماید:

«لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» اعراف / ۳۴

«وَكُلُّ أُمَّةٍ تَدْعِي إِلَى كِتَابِهَا» جاثیه / ۲۸

«رَبَّنَا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» انعام / ۲۰۸

نتیجه مجموع این بیانات این است که جامعه دارای واقعی است و آثار خاص به خود رانیز دارد (حال خواه به جهت افرادش و خواه به عنوان اینکه وجود خاصی دارد). بدیهی است هر اجتماعی ناچار دارای یک هدف و

غرضی است و هدف جامعه اسلامی، سعادت حقیقی و قرب و منزلت پیدا نمودن نزد - خداوند که کمال مطلق است - می‌باشد.

#### ۴- معیارهای عقلی حاکمیت در جامعه

در این بخش چهار معیار عقلی حاکمیت مطرح می‌شود. الف) عالم مخلوق خدایی است که کمال مطلق است: از این رو مخلوق کمال مطلق، نظام احسن است و قوانین آن نیز بهترین قوانین برای نظم و تدبیر و هدایت آن است. خداوند همه اشیاء را با قدرت و حکمت خویش - خلق کرده است و بر طبق حکمت خویش که عین ذات او یعنی عنایت قسوی همه موجودات است - آن‌ها را هدایت می‌کند، چنانکه قرآن می‌فرماید:

«قال ربنا الذی اعطى كل شیء خلقه ثم هدی» طه / ۵۰

ما می‌توانیم از ملاک حاکمیت در عالم - که نظام احسن است و به خوبی اداره می‌شود - معیاری را کشف کنیم و آن را در جامعه نیز اعمال کنیم. قوانین و معیار حاکمیت در عالم، قوانینی است که براساس عدالت تنظیم شده است. چنانکه قرآن می‌فرماید:

«ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق» احقاف / ۳

امیرالمؤمنین نیز در روایتی می‌فرماید:

«العدل اساس به قوام العالم» (۸)

یکی از قوانین نظام احسن، قانون تشکیک است. ما در نظام عالم طبیعت، نظام تشکیکی و ذو مراتب بودن را مشاهده می‌نماییم. عالم از یک حقیقت واحدی تشکیل شده است که دارای مراتب شدید و ضعیف است. در نتیجه سلسله مراتبی از حقایق و علل در کار است. چنانکه مراتب شدید و قویتر علت و تدبیرکننده مراتب ضعیف است. این ذو مراتب بودن عالم از قویترین موجود - که واجب تعالی است - شروع و تا ضعیفترین مرتبه وجودی تداوم پیدا می‌کند و هر مرتبه قویتر و کاملتر، تدبیر مادون می‌کند. این قانون جلوه حکمت و عدل الهی در عالم است.

اگر بخواهیم جامعه را نیز بر اساس عدالت اداره و هدایت کنیم، باید چنین قانونی را در آن اجرا کنیم. در هر جامعه‌ای انسانهای برتر و کاملتر و انسانهای فروتر و ضعیفتر از نظر کمال وجود دارند. جلوه حکمت و عدل الهی و به تعبیری قانون عدالت، اقتضا می‌کند که برترها و با کمال‌ها تدبیر مراتب فروترها را به عهده بگیرند. البته این قانون تشکیک باید در حاکمیت کل جامعه سریان داشته باشد یعنی در اداره هر قسمتی، بهترین‌ها از نظر کمال و مدیریت، اداره آن قسمت را به عهده بگیرند.



بنابراین، اینکه انسانهای با فضیلت و با کمال برتر، رهبری و هدایت جامعه را به عهده بگیرند، یک ضرورت عقلی است که عقل هر انسانی بر آن گواهی می‌دهد.

ب) جامعه خواه به اعتبار افراد و خواه به عنوان یک حقیقت مستقل، واقعی است که فعلیت محض نیست. به تعبیر دیگر این جامعه احتیاج به رشد و تکامل دارد، یعنی دارای امکانات، استعدادها و یا امور بالقوه‌ای است که باید به مرحله فعلیت برسد. هر امری که بخواهد از مرحله قوه به فعلیت درآید، نیازمند علت فاعلی یا هادی می‌باشد. خودِ علت فاعلی، باید فعلیت لازم را داشته باشد؛ زیرا هیچ چیزی نمی‌تواند از قوه به فعل درآید مگر به واسطه چیزی که فعلیت دارد.

از این رو جامعه، نیازمند هادی و رهبری است که کمالات لازم و مطلوب را داشته باشد و اگر فاقد کمالات لازم باشد، هدایت‌گر مناسبی نخواهد بود. یعنی تربیت و هدایت جامعه تنها به دست افراد با کمال و خودساخته‌ای صورت می‌گیرد، که کمالات در عمق وجود آنها رسوخ پیدا کرده باشد. کسی که فاقد ملکه عدالت است چگونه می‌تواند عدالت را در جامعه متحقق کند؟ کسی که شناخت و معرفت خدا در جان او نفوذ نکرده باشد، چگونه می‌تواند جامعه را الهی کند چراکه «فاقد شیء معطی شیء» نخواهد بود.

ذات نیایافته از هستی بخش  
کی تواند که شود هستی بخش

از این رو معیار حاکمیت و ولایت فقط برخورداری از کمالات لازم است.

برای تأیید مطلب فوق می‌توان از این نوع نگرش نیز بهره برد. فیلسوفان، حرکت را چنین تعریف کرده‌اند: «الحركة، خروج الشيء من القوة الى الفعل تدریجاً»<sup>(۹)</sup> همچنین مطرح کرده‌اند که در هر تغییری شش چیز لازم است: مبدأ، منتهی، مسافت، زمان، متحرک و محرک.

اگر جامعه را به عنوان متحرکی فرض کنیم که می‌خواهد از قوه به فعل درآید، نیازمند محرکی است که آن را به مرحله فعلیت برساند و خود این محرک باید فعلیت امر بالقوه را داشته باشد؛ زیرا هیچ چیزی نمی‌تواند از قوه به فعل درآید مگر به واسطه چیزی که فعلیت دارد. فی‌المثل چیزی که بالفعل گرم است (نظیر آتش) چوب را که بالقوه گرم است، بالفعل گرم می‌سازد و بدین‌سان آن را متحرک و متغیر می‌سازد.

در مورد جامعه، محرک آن را، هادی و رهبر می‌نامیم. پس هر جامعه‌ای برای تحقق بخشیدن به اصل حرکت خود، نیازمند هادی و محرک است.

ج) صرف‌نظر از دو برهان گذشته، حاکمیت در جامعه به سه صورت قابل فرض است:

۱- افراد پست و فروتر، هدایت و تدبیر افراد برتر و با کمال را به عهده بگیرند. چنانکه در مورد حکومت استبدادی مشاهده می‌کنیم.

۲- حاکمان در رتبه وجودی و کمال، همسان با افراد تحت هدایت خود باشند. چنانکه در مورد حکومت‌های استبدادی و دمکراسی قابل مشاهده است.

۳- افرادی که از لحاظ کمالات معنوی و رتبه وجودی برترند، زمام حکومت را به دست گیرند. چنین حاکمانی به جهت کمالات معنوی، نسبت به افراد تحت حاکمیت خود دلسوز و مهربان می‌باشند و هدفی جز رشد و تعالی آنان ندارند.

از میان سه فرض فوق، عقل هر انسانی گواهی خواهد داد که بهترین حکومت، نوع سوم است.

د) تبعیت از کمال یک بدهات عقلی است. در فلسفه اخلاق این نکته روشن شده است که تبعیت از خدا که کمال مطلق است، یک حکم مستقل عقلی است، یعنی اگر عقل، موضوع و محمول را تصور کند، تصدیق خواهد نمود. این حکم همانند احکام «عدل حسن است» و «ظلم قبیح است» می‌باشد.

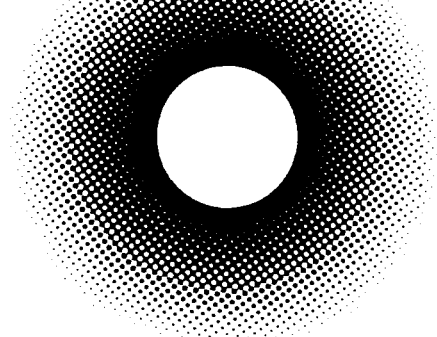
ما به چه دلیل باید از فرامین خدا اطاعت کنیم؟ به این

علت که او خیر محض و کمال مطلق است و به حسب قاعده سنخیت، از خیر محض جز خیر و نیکی صادر نمی‌شود.

بنابراین تبعیت از کمال و خیر یک بدهات عقلی است. حال اگر حاکم جامعه‌ای، فردی خیر و مهربان و با کمال باشد، تبعیت از چنین حاکمی به خاطر کمالاتش، یک بدهات عقلی است. از این رو اگر روزی حاکم این کمالات را از دست داد، ما ملزم به اطاعت او نیستیم و اصلاً صلاحیت اداره جامعه را نخواهد داشت.

در اینجا به مقایسه انواع حکومتها می‌پردازیم و در آخر نشان خواهیم داد که حکومت اسلامی چیزی جز حاکمیت کمالات نخواهد بود.





علی‌رغم این که مزایایی برای این نوع حکومت ذکر کرده‌اند ولی دارای معایبی است که عبارتند از:

**الف) ستمگری پادشاهی:** شاهان خیراندیش و کارآمد بسیار کم بوده‌اند. تاریخ سرشار از نمونه‌های فاسد، بی‌صلاحیت، کودن، سنگدل و... این‌گونه حاکمان بوده است اکثر آن‌ها زندگی هرزه‌ای داشته‌اند.

**ب) غیرعقلایی بودن جانشینی:** از عیب‌های پادشاهی موروثی این است که ممکن است شاهی ناکارآمد، بی‌صلاحیت، سنگدل، تنبل، ضعیفتر و ستمگر جانشین شاهی خردمند، نیرومند، نجیب، رشید و هوشمند شود.

**ج) آسیب پادشاهی ضعیف:** آشکار است که شاه ضعیف اگر به نظرهای مشورتی وزیران خردمند بی‌توجه باشد و بیشتر براساس هوس‌ها و تمایلات خود عمل کند، ممکن است صدمات و آسیب‌های زیادی بر دولت وارد آورد.

**د) ناامنی حکومت پادشاهی:** یک پادشاه هرگز احساس امنیت نمی‌کند. او همیشه نگران توطئه‌ها و دسیسه‌هاست. از این رو پیوسته سیاستی سرکوب‌گرانه پیش می‌گیرد. اما سرکوبی، نارضایتی را بیشتر می‌کند و سرانجام به انقلاب می‌انجامد.

**ه) تمایلات امپریالیستی شاهان:** اغلب شاهان برای به دست آوردن اقتدار و تصرف سرزمینهای بیشتر حریص‌اند و این

## ۵- انواع حکومتها

برای روشن شدن جایگاه حکومت دینی، باید انواع حکومتها را اجمالاً مورد بحث قرار دهیم تا بعد از بررسی آنها مشاهده کنیم که حکومت دینی یا اسلامی بهترین نوع حکومت، و حاکمان آن نیز بهترین حاکمان می‌باشند. به طور کلی می‌توان حکومت‌ها را به اشکال ذیل در نظر گرفت:

### الف) حکومت پادشاهی

پادشاهی کهنترین شکل حکومت است. اگرچه شکل پادشاهی حکومت طی عصر جدید، در نتیجه پیدایش مبانی دموکراسی از اعتبار افتاد، اما هنوز در بعضی از کشورها پابرجاست. حکومت پادشاهی را می‌توان به انواع موروثی، انتخابی، استبدادی و مشروطه سلطنتی تقسیم کرد. وجه مشترک سه نوع اول این است که پادشاه قدرت و اختیارات خود را بنا به اراده خود اعمال می‌کند، یعنی یک فرد است که به هر نحوی که بخواهد حکومت می‌کند. ولی نوع چهارم وجه مشترکی با حکومت‌های دموکراسی و جمهوری دارد منتها در جمهوری، رئیس قوه مجریه، انتخابی است. ولی در پادشاهی مبتنی بر قانون اساسی، موروثی است. (۱۰)



سید

توسعه‌طلبی‌ها برای مردم زیان‌بار بوده است. تاریخ سرشار از این نمونه‌هاست.<sup>(۱۱)</sup>

تمام این معایب را می‌توان از این امر دانست که شاهان براساس تمایلات و خواسته‌های ناپسند و غیرعقلانی عمل می‌کنند. اما اگر پادشاهی، عاقل، حکیم و دارای ملکه عدالت و مهربانی باشد و دائماً در فکر تکامل و رفاه و سعادت زیردستان خود باشد و به احدی از آنان ظلم نکند و به تعبیری نسبتش با آنان مانند پدری مهربان باشد، هیچ‌یک از معایب فوق را نخواهد داشت. روایتی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است که می‌فرماید:

«لا تصلح الامامة الا لرجل فيه ثلاث خصال: ورع بحجزة عن معاصي الله و حلم بملك به غضبه و حسن الولاية على من يلي حتى يكون لهم كالوالد الرحيم»<sup>(۱۲)</sup> کسی شایستگی رهبری مردم را دارد که در او سه خصلت باشد.

۱- تقوایی که او را از گناه و نافرمانی خدا باز دارد. (زیرا فرامین خدا امر به خوبیها و نهی از بدیهاست)  
۲- بردباری که خشم خود را با آن کنترل نماید  
۳- نیکو حکومت کردن بر فرو دستانش تا آنجا که نسبت به آنان مانند پدری مهربان باشد»

بنابراین اگر در فرمانروایی این سه خصلت وجود داشته باشد، صلاحیت رهبری و فرمانروایی را دارد.

#### ب) حکومت آریستوکراسی

واژه آریستوکراسی از واژه یونانی «آریستوس» (Aristos) به معنای بهترین، گرفته شده است. بسیاری از متفکران سیاسی یونان، آریستوکراسی را حکومت بهترین شهروندان دانسته‌اند. ارسطو معتقد بود:

«حکومتی که صلاح عموم را در نظر داشته باشد، اگر به دست گروهی از مردم اعمال شود آریستوکراسی خوانده می‌شود. شاید به این دلیل که بهترین مردمان (Aristoi) در آن حکومت می‌کنند و یا شاید به این دلیل که هدف آن تأمین بهترین چیزها (ariston) برای مملکت و اعضایش است.»<sup>(۱۳)</sup>

امروزه آریستوکراسی نام دیگری برای اولیگارشی (حکومت اشرافی) که حکومت توانگران برای تأمین منافع شخصی یا طبقاتی است، به شمار می‌رود.

حکومت آریستوکراسی یا حکومت اشرافی، علاوه بر مزایای خاص خود دارای زیانهایی است که عبارتند از:

الف) انحصارگری: آریستوکراسی باعث انحصارگری در حکومت کردن می‌شود؛ زیرا آریستوکراتها به‌جز طبقه خود، دیگر طبقات مردم را نادیده می‌گیرند. از این رو، فقط به

منافع خود می‌اندیشند، فاسد می‌شوند و سرانجام به اولیگارشی تبدیل می‌گردند.

ب) اسرافکاری: آریستوکراسی به فریبندگی دروغین و جاه و جلال و شکوه اعتقاد دارد که به هزینه مردم به دست می‌آید. بی‌تردید، خودنمایی، عظمت حکومت را افزون می‌کند اما به اسراف هم منجر می‌شود.

ج) دشواری‌گزینش افراد باصلاحیت: دشواری‌گزینش افراد باصلاحیت حتی اگر پذیرفته شود که آریستوکراسی حکومت بهترین مردمان است. این پرسش برجاست که چگونه می‌توان بهترین را برگزید؟ تولد در خانواده آریستوکرات یا داشتن ثروت، معیار درست‌گزینش بهترین نیست. در خانواده‌های بزرگ هم آدمهای ضعیف و کودن به دنیا می‌آیند.

د) عدم آموزش سیاسی مردم: آریستوکراسی به دشواری می‌پذیرد مردم آموزش سیاسی ببینند. مردم فقط وقتی آموزش سیاسی می‌یابند که برای مشارکت در کارهای حکومتی فرصت برابری داشته باشند.

ه) عیب آشکار اصول موروثی: درست همان‌طور که سخن گفتن از ریاضیدانی موروثی ابلهانه است، همین‌طور هم خردمندانه نیست که قدرت را به فرزندان آریستوکراتها داد. با این بهانه که آنها در خانواده آریستوکرات به دنیا آمده‌اند. به گفته کارنر استعداد و نجابت سیاسی صفاتی نیستند که از پدر به پسر برسند.<sup>(۱۴)</sup>

#### ج) دیکتاتوری

دیکتاتوری سابقه‌ای دیرینه دارد از یونان باستان گرفته تا سده بیستم در بعضی کشورها وجود داشته است. در سده بیستم سه نوع دیکتاتوری پدیدار شد:

۱) دیکتاتوری فاشیستی در آلمان و ایتالیا و پرتغال.  
۲) دیکتاتوری نظامی در برخی کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین.

۳) دیکتاتوری حزبی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری خلق چین.<sup>(۱۵)</sup>

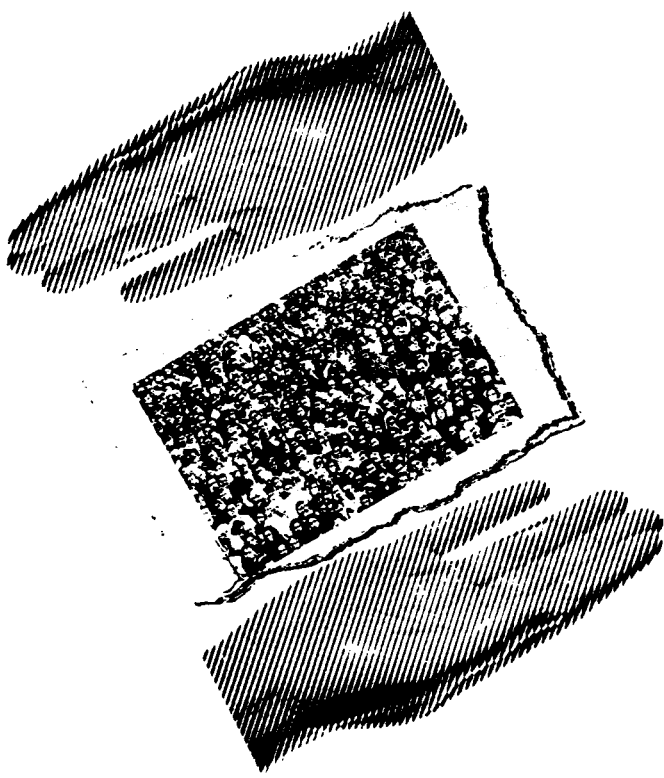
دیکتاتوری چیست؟ به گفته فورد، دیکتاتوری عبارت است از به دست گرفتن اقتدار فوق قانون توسط رئیس دولت.<sup>(۱۶)</sup> آلفرد کوبان ویژگیهای دیکتاتوری فرد را چنین مطرح می‌کند.

۱) فرمانروایی یک نفر است.

۲) مبتنی بر رضایت یا زور یا هردو است.

۳) مسؤول هیچ اقتدار دیگری نیست.

۴) اختیارات و قدرت او مطلق است.



(۵) برپایه فرمان و نه قوانین مصوب حکم می‌راند.

(۶) دوره تصدی او معین و مشخص نیست. (۱۷)

این ویژگی‌ها در دیکتاتوری‌های فردی ناپلئون، آتاتورک و رضاشاه یافت می‌شود اما دیکتاتوری‌های جدیدتر اغلب دیکتاتوری حزبی‌اند که در آن‌ها موقعیت رهبر، وابسته به توانایی او در همراه داشتن حزب است.

حکومت دیکتاتوری علاوه بر مزایای خاص خود معایبی هم دارد که عبارتند از:

(۱) رشد نکردن شخصیت انسان: بی‌تردید دیکتاتوری، حکومتی قوی ایجاد می‌کند و امنیت اقتصادی را برای مردم تضمین می‌کند، اما مردم برای آن بهای گزافی باید بدهند. شخصیت آنها نابود می‌شود. آزادی‌های بیان، اجتماعات و تحرک و تجمع افکار، به شدت محدود می‌گردد. هیتلر مطبوعات را خفه کرد و صدای مردم را برید. بنابراین موجودیت فرد در حکومت توتالیتار مستهلک می‌شود.

(۲) تبدیل دولت به هدف: در عصر حاضر دولت وسیله رفاه افراد است. اما دیکتاتوری، دولت را هدفی در خود می‌بیند. از این رو فرد را در قربانگاه دولت ذبح می‌کند. در واقع در حکومت دیکتاتوری فرد فقط به خاطر قدرت و عظمت دولت وجود دارد

(۳) بزرگ‌نمایی قدرت: دیکتاتوری زور را تکریم می‌کند، از راه خشونت به قدرت می‌رسد و با زور نگاه‌داری می‌شود. به گفته دوبنوا دیکتاتوری ممکن است با رضایت مردم تشکیل شده باشد اما فقط در سکوت ناشی از سرکوبی آنها می‌تواند ادامه یابد. دیکتاتور بی‌رحم است، با دستی آهنین مخالف را سرکوب می‌کند.

(۴) بی‌حسی مردم: دیکتاتورها وقتی سخن می‌گویند نباید کسی لب باز کند. با مردم به مثابه گله گوسفندان رفتار می‌کنند. مردم هم به نوبه خود بی‌تفاوت و بی‌احساس می‌شوند.

(۵) ناتوانی جانشینان دیکتاتورها: دیکتاتورها از رقیبان پرهیز می‌کنند. به طور معمول رقیبان جدی خود را به خاطر ترس از به قدرت رسیدن و کنار گذاشتن آنها، از بین می‌برند. بدین سبب، رژیمی که دیکتاتور ایجاد کرده است، اغلب با از بین رفتن او از بین می‌رود. (۱۸)

(د) دموکراسی

دموکراسی واژه‌ای است برگرفته از واژه‌های یونانی دِموس (demos) به معنی مردم و کراسیا (Cratia یا Krato) به معنی قدرت. دِموس در کاربرد آنتی یا یونانی به معنای جمع روستائیان بوده است. در سده پنجم پیش از میلاد

تغییری در معنای دِموس پدید آمد و این واژه بر اجتماع همه مردم آتن اطلاق شد که برای اجرای کارهای حکومتی گردهم می‌آمدند و کنکاش می‌کردند. در این معنا، دِموس هم روستائیان و هم شهریان جامعه را دربر می‌گرفت. در سال ۵۰۹ (ق.م) در نتیجه اصلاحات کلیستن، قانونگذار آتنی، اداره جامعه آتن به دست روستائیان افتاد و از آن پس حکومت آتن را دموکراسیا نامیدند، یعنی حکومت روستائیان. این معنا نیز اندک اندک گسترش یافت تا اینکه دموکراسی اسم عامی شد برای حکومت‌هایی که به دست همه مردم گردانده شود. در یک کلام، دموکراسی معنای قدرت مردم را یافت. (۱۹)

معنا و تعریف دموکراسی: برخی از پژوهش‌گران سیاسی، دموکراسی را نه تنها شکلی از حکومت، بلکه شکلی از دولت نیز می‌دانند. برخی دیگر به عنوان فلسفه اجتماعی به آن اشاره می‌کنند. به عقیده هرنیشا، در حکومت دموکراتیک، کل جامعه دارنده اقتدار برتر است و تسلط نهایی کارها از آن اوست.

رایسی، دموکراسی را چنین تعریف کرده است:

«در دموکراسی بخش بزرگی از کل ملت هیئت حاکم است. به گفته آبراهام لینکن، دموکراسی، حکومت مردم، توسط مردم، برای مردم، توسط همه، برای همه است.» (۲۰)

در تعریف بریس از دموکراسی آمده است: «شکلی از حکومت که در آن قدرت فرمانروایی دولت به‌طور قانونی نه تنها به طبقه یا طبقات خاص بلکه، به همه اعضای جامعه به‌طور کل واگذار شده است. یعنی در جامعه‌هایی که انتخابات وجود دارد فرمانروایی به اکثریت تعلق دارد؛ زیرا

برای تعیین مسأله‌آمیز و قانونی اراده جامعه‌ای که اتفاق آراء ندارد هیچ شیوه دیگری وجود ندارد»<sup>(۳۱)</sup>

دموکراسی علاوه بر این که از مزایایی مانند کارایی حکومت، تأمین آزادیهای فردی، تأمین برابر آموزش توده‌ها، ارزش مردم، تأمین ثبات حکومت، تکریم نکردن قدرت و... برخوردار است، ولی دارای معایبی نیز می‌باشد که عبارتند از:

(۱) حکمرانی جهالت: ارسطو پدر علم سیاست، دموکراسی را به عنوان شکل فاسد و گمراه حکومت و نوعی از حکمرانی مردم جاهل، محکوم کرد. افلاطون نیز، آن را حکمرانی جهالت نامید.

در دموکراسی رأیها را می‌شمارند نه این که آنها را وزن کنند. ابلهان کارها را پیش می‌برند و آنها مهارت مدیریت و فراست عملی ندارند.

(۲) مظلویت ثروت: اغلب دموکراسی‌های جدید، سرمایه‌داری‌اند. این دموکراسی‌ها از طبقات مالک جانبداری می‌کنند. رأی، کالایی قابل فروش شده است و برنده مزایه می‌تواند آن را خریداری کند. آشکارا، عده‌ای ثروتمند، بازرگانان، یا سرمایه‌داران بزرگ آن را می‌خرند و در نهایت حکومت‌ها را در اختیار می‌گیرند. آنها از مطبوعات و تریبون‌ها بهره‌برداری می‌کنند تا حمایت آنها را برای سیاست‌های مطلوب خود به دست آورند. احزاب سیاسی با پول آنها فعالیت می‌کنند. اغلب سیاست‌مداران به‌عنوان یک ابزار سیاسی در دست ثروتمندان هستند. به دیگر سخن، در دموکراسی شکل نظام سیاسی، دموکراتیک است اما محتوای آن حکومت ثروت‌مندان و توان‌گرا است.

(۳) نبود حکومت اکثریت: منتقدان دموکراسی عقیده دارند دموکراسی دیگر حکومت اکثریت نیست. گاهی شمار رأیی که حزب حاکم به دست می‌آورد کمتر از شمار رأی حزب مخالف است. افزون بر آن، قدرت عملی را چند رئیس مسلط اعمال می‌کنند که فرمانده عالی، انجمن حزبی یا دفتر سیاسی حزب را تشکیل می‌دهند در حالی که بقیه اعضای حزب فقط پا جای پای آنها می‌گذارند. کارل لایب، دموکراسی را حکومت شارلاتان‌ها نامید. کاروین، دموکراسی را حکومت عوام‌فریبان، انگل‌ها و رئیس‌ان حزب نامید.

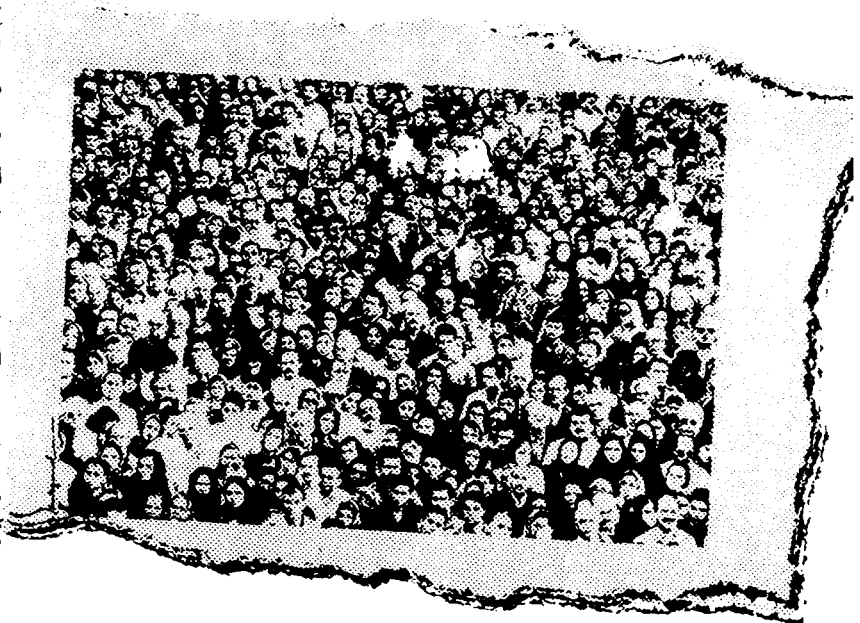
(۴) آموزش دروغین: منتقدان بر این باورند که دموکراسی به آموزش مدنی نادرستی می‌انجامد. مبارزات انتخاباتی اغلب مزورانه است. واقعیات، غلو یا اغلب تحریف می‌شود. انتخاب‌کنندگان به ندرت تصویر درستی از برنامه حزب و صفات رهبر در قوه مقننه یا کابینه به دست می‌آورند. در واقع عوام‌فریبان زیرک که با کلامی زیبا، پرتین، اما اغلب بی‌معنا و واهی، مردم را به دادن رأی مثبت و منفی به این یا آن حزب فرامی‌خوانند، آنها را اغفال می‌کنند.

(۵) تردید در ارزش اخلاقی دموکراسی: دموکراسی از لحاظ اخلاقی مردم را فرومایه می‌گرداند. مبارزات پرتزویز و بهتان‌آمیزی که احزاب سیاسی به راه می‌اندازند، نه تنها مسائل را مبتذل، بلکه فساد را نیز زیاد می‌کند. دموکراسی رهبران را فاقد اصول و مرام اخلاقی می‌کند و توده‌ها را به آدمهای مصنوعی تبدیل می‌نماید. دستگاه اداری هم فاسد می‌شود.

(۶) هزینه زیاد حکومت: گفته‌اند دموکراسی پرهزینه‌ترین شکل حکومت است. مبالغ هنگفتی صرف تبلیغات و برگزاری انتخابات می‌شود. در کشور ثروتمندی مانند آمریکا، میلیونها دلار در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس سنا خرج می‌شود. در کشورهای در حال رشد فقیر هم وضع به همین منوال است. از پولهای هنگفتی که صرف انتخابات و نمایندگان می‌شود بهتر از این می‌توان استفاده کرد و در زمینه‌های تولید ملی سرمایه‌گذاری نمود.

(۷) بی‌ثباتی حکومت: دموکراسی تا زمانی باثبات است که عوام همراه آن باشند. ذهن غیرقابل پیش‌بینی عوام، ممکن است هرآن علیه حکومت موجود بشورد و آن را براندازد.

(۸) تشویق مبارزه طبقاتی: وقتی پولداران در برابر تهیدستان و بی‌نویان قرار گیرند در انتخابات برنده می‌شوند. این رفتار ترجیحی به سود طبقه توانگران، مبارزه طبقاتی را تشدید و مرات‌های زندگی تهیدستان را بیشتر





می‌کند. دموکراسی بذر نارضایتی را در میان توده‌های فقیر می‌کارد و این نارضایتی ممکن است سرانجام به انقلاب منجر شود. (۲۲)

ه) حکومت اسلامی

حکومت اسلامی در جامعه‌ای تصور می‌شود که اکثر افراد آن مسلمان باشند. قوانین چنین جامعه‌ای، قوانین الهی و حاکمان آن هم الهی‌اند؛ یعنی فردی صلاحیت رهبری و هدایت جامعه اسلامی را دارد که در مدیریت، اقوی، در امور دین آعدل و أعلم، زاهدترین، متخلق‌ترین به اخلاق الهی و برای امت مهربانترین و دلسوزترین فرد باشد. به تعبیر دیگر افرادی صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را دارند که به خدا و کمالات الهی تقرب بیشتر داشته باشند. اگر رهبر جامعه اسلامی روزی این صفات را از دست بدهد، دیگر صلاحیت رهبری ندارد و از چنین مقام رفیع و والایی عزل می‌شود. تصور نمی‌شود که عاقلی این صفات رهبر جامعه اسلامی را تصور کند، سپس به چنین حکومتی گردن نهد.

ویژگیهای حاکم اسلامی

۱) ایمان: اولین صفت حاکم اسلامی، ایمان است. یعنی ایمان به خدا، قیامت، عالم غیب، پیامبران، قرآن، دستوره‌های الهی و... کسی که از حقیقت ایمان برخوردار نباشد، نمی‌تواند حاکم اسلامی باشد؛ زیرا ایمان یکی از کمالات است. کسی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد، و هر ذره عمل خود را تحت نظارت الهی ببیند و در نهان و آشکار نه به خود و نه به دیگران ذره‌ای ظلم نکند، چنین فردی بر کسی که هیچ اعتقادی به خدا و قیامت و محاسبه اعمال ندارد، برتری دارد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«لن يجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً» نسا / ۱۴۱.

۲) تقوا: یکی دیگر از خصوصیات رهبر اسلامی، ملکه تقوی است که باعث می‌شود بر نفس اماره چیره شود و تمایلات نفسانی را تسخیر نماید تا بتواند به فرمان‌های عقل و خدا جامه عمل بپوشاند. برای رسیدن به تقوای الهی باید دستوراتی را که خدا مقرر کرده است، انجام داد تا شاید با عنایت پروردگار به چنین ملکه‌ای رسید. و اگر به چنین ملکه‌ای رسید، در آن صورت خدا به او "فرقان" عنایت می‌فرماید تا بتواند راه سقیم را از صحیح تشخیص دهد. بنابراین فرقان شرط لازم برای هدایت و رهبری جامعه می‌باشد. چنانکه قرآن می‌فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا أن تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً» انفال / ۲۹

یا اگر کسی در راه خدا مجاهدت و کوشش نماید و به دستوره‌های الهی عمل کند، خداوند او را به راه خویش - که

راه صحیح می‌باشد - هدایت می‌نماید. چنانکه قرآن می‌فرماید:

«والذین جاهدوا فینا لنهذبهم سبئنا» عنکبوت / ۶۹.

به همین خاطر است که خداوند می‌فرماید:

«ان اکرمکم عندالله اتقیکم» حجرات / ۱۳.

بنابراین از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که گرامی‌ترین افراد نزد خدا که باتقواترین‌اند، شایسته ولایت و رهبری می‌باشند. مستبدان اکثراً مطابق هوای نفس عمل می‌کنند و عقل آنها در سیطره تمایلات قرار دارد. ولی کسی که تقوای الهی داشته باشد، با هوای نفس مبارزه می‌کند و از بدی‌ها و ظلم‌ها تبری می‌جوید و آنچه رضایت خداوند است انجام می‌دهد. به لحاظ عقلی، کسی که دارای ملکه تقواست بر کسی که فاقد آن است برتری دارد و عقل گواهی می‌دهد که چنین فردی بیشتر زبیده رهبری و حاکمیت است.

۳) عدالت: یکی دیگر از خصوصیت‌های رهبر اسلامی، ملکه عدالت است. حاکم عادل به هیچ کس ظلم نمی‌کند و حق و حقوق هرکسی را رعایت می‌کند. عدل را این‌طور معنا کرده‌اند که:

«اعطاء کلّ ذی حق حقه» یا «وضع کل شیء فی موضعه»

عدالت یعنی اعطا کردن به هر صاحب حقی، حقش را یا قرار دادن هر چیزی در موضع و جایگاه خود.

از این رو اگر به هر صاحب حقی، حقش داده شود دیگر ظلم نخواهد بود. امیرالمومنین درباره عدل می‌فرماید:

«العدل یضع الامور مواضعها؛ (۲۳) عدالت، کارها را بدانجا که باید می‌نهد.»

و همچنین خداوند در آیه‌ای در قرآن هدف ارسال رسولان همراه کتاب و میزان را، اقامه قسط و عدل می‌داند و می‌فرماید:

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط» حدید / ۲۵.

در آیه دیگری می‌فرمایند:

«و لا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و مالکم من دون الله من اولیاء ثم لاتنصرون» هود / ۱۱۳.

از این رو حاکم و هادی جامعه اسلامی باید بکوشد عدالت و قسط را در جامعه متحقق کند و برای این کار، لازم است که خود عادل باشد. چنانکه امیرالمومنین علی (ع) نیز در این باره می‌فرماید:

«افضل عباد الله عند الله امام عادل هدی و هدی؛ (۲۴)» برترین

بندگان خدا در نزد خدا، امام عادل است که هم خود هدایت شده است و هم دیگران را هدایت می‌کند.»



از مجموع آیات و روایات فوق نتیجه می‌گیریم که: هدف ارسال رسولان، اقامه قسط و عدل در جامعه است؛ چرا که قوام جامعه و عالم به عدالت است. برای تحقق بخشیدن به عدالت نیز خود رهبر و هادی جامعه باید متصف به ملکه عدالت باشد و الا کسی که به خود و دیگران ظلم می‌کند، چگونه می‌تواند عدالت را در جامعه متحقق کند. بنابراین یکی دیگر از صفات و ویژگیهای حاکم اسلامی، ملکه عدالت است که اگر روزی فاقد چنین صفت و ملکه‌ای شد و به صف ظالمان پیوست، دیگر شایسته رهبری امت اسلامی نیست.

#### نشانه‌های عدالت

یکی از نشانه‌های عدالت آن است که رهبر و هادی امت اسلامی در تمام پست‌ها لایق‌ترین فرد را نصب کند. نشانه

دیگر در این کلام امیرالمومنین بیان شده است که می‌فرماید: «ما کرهتہ لنفسک فاکره لیغرک... اُحِبَّتِه لِنَفْسِک فَجَاحِبِہ لِأَخِیک. تکن عادلاً فی حکمک. متنسطاً فی عدلک. محباً فی أهل السماء. مودوداً فی صدور أهل الارض:» (۲۵) آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران مپسند و آنچه برای خود دوست داری برای برادرت نیز دوست بدار که در این صورت در داوران عدالت خواهی داشت و در اجرای عدالت موفق خواهی بود و اهل آسمان تو را دوست خواهند داشت و محبت تو در دل اهل زمین جای خواهد گرفت.»

اگر حاکم اسلامی از این معیار برخوردار باشد، متصف به صفت عدالت می‌شود و با مردم با مهربانی و عطوفت برخورد می‌کند. نیاز آنها را در حد توان خود رفع می‌نماید و در یک کلام همیشه خود را به جای دیگران قرار می‌دهد. (۴) برخورداری از کمالات اخلاقی: یکی دیگر از صفات رهبری، برخورداری از کمالات و فضائل اخلاقی است. روایت شده است که:

«اکمل الناس ایماناً أحسنهم خلقاً؛ برترین مردم از لحاظ ایمان

کسانی‌اند که خلق نیکو دارند.»

از این رو بهترین‌ها باید بر جامعه اسلامی حکمرانی کنند. پیامبر (ص) می‌فرماید:

«انی بـسعئت لائتمم مکارم الاخلاق.» (۲۶)

کمیل‌کننده مکارم اخلاق که علت فاعلی است، خود باید واجد کمالات لازم باشد، زیرا مکارم اخلاق افراد جامعه تنها توسط عاملی که خود در این زمینه به فعلیت رسیده است، از قوه به فعل درمی‌آید. بنابراین علت فاعلی و کمیل‌کننده مکارم اخلاق، اگر متصف به کمالات نباشد،

علت فاعلی مناسبی نخواهد بود. چنانکه امیرالمومنین علی (ع) در این باره می‌فرماید:

«من نصب نفسه للناس اماماً فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره و لیکن تأدیهه بسرته قبل تأدیهه بلسانه:» (۲۷) هر که خود را امام و پیشوای مردم سازد، باید پیش از دیگران به تعلیم خود پردازد که پیش از آن که به گفتار تأدیب نماید به رفتار و کردار ادب نماید.»

قرآن نیز در این زمینه می‌فرماید دعوت‌کننده به کمالات باید خود متصف به کمالات باشد و کسانی که فاقد کمالات‌اند و جامعه را به کمالات دعوت می‌کنند مورد مذمت خداوند قرار گرفته‌اند.

«یا ایها الذین آمنوا لم تقولون مالا تفعلون. کبر مقتاً عند الله أن تقولوا مالا تفعلون.» صف / ۲-۳.

از نظر مکتب اسلام، ائمه منشأ همه خوبی‌ها هستند. چون امامان و انسان‌های کامل، از کمال و جودوی خاصی برخوردارند. برحسب قاعده سنخیت، اعمال و رفتار آنان متناسب با رتبه و جودوی آنان می‌باشد و انسان‌های شرور و خودخواه و یا کسانی که مطیع هوای نفسانی هستند، اعمال متناسب با رتبه و جودیشان از آنها سر می‌زند. چنان‌که امام صادق (ع) در روایتی می‌فرماید:

«نحن أصل کل خیر و من فروعنا کل بر. فن البر: التوحید و الصلاة و الصیام و کظم الغیظ و العفو عن المسیء و رحمة الفقیر و تعهد الجار و الاقرار بالفضل لاهله»

و عدونا أصل کل شر. و من فروعهم کل قبیح و فاحشة فنهم: الکذب و البخل و التیمة و القطعیه و أکل الربا و أکل مال الیتیم بغیر حقّه... فکذب من زعم انه معنا و هو متعلق بفروع غیرنا:» (۲۸) ما اصل و اساس همه خیرها و نیکبها هستیم، و هر خوبی شاخه‌ای از شاخه‌های ماست و از جمله این خوبیها اقرار به یگانگی خدا، نماز، روزه، فرو خوردن خشم، بخشیدن گنه‌کار، مهربانی با نیازمند، رعایت حال همسایه و اعتراف به فضیلت فاضلان است.

و دشمن ما اصل و اساس همه شرور و بدبهاست، هر کار زشت و ناروا شاخه‌ای از شاخه‌های آنان است و از آن جمله: دروغ‌گویی، بخل، سخن چینی، قطع رابطه با خویشاوندان و دوستان دینی، رباخواری، به ناحق خوردن مال یتیم و... است. پس کسی که ادعا کند با ما و پیرو ماست ولی به شاخه‌های دشمنان ما، درآویخته، دروغ‌گوست.»

بنابراین، رهبری امام بر حق، اساسی‌ترین ارکان سیاسی اجتماعی اسلام و برنامه‌های تکامل انسان است.

۵) آگاهی به قانون اسلام: حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است و حاکم چنین حکومتی، اجراکننده این قانون می‌باشد. بنابراین حاکم اسلامی باید از قوانین الهی آگاهی داشته باشد. امام خمینی می‌فرماید:

«چون حکومت اسلام، حکومت قانون است برای زمامدار، علم به قوانین لازم می‌باشد... اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست.»<sup>(۲۹)</sup>

حضرت سیدالشهداء در منی می‌فرماید:

«بجاری الامور و الاحکام علی یدی العلماء بالله و الامناء علی حلاله و حرامه»<sup>(۳۰)</sup> اجرای امور و اجرای احکام به دست عالمان دین و امینان حلال و حرام است.»

و باز حضرت سیدالشهداء خطاب به اهل کوفه می‌فرماید:

«ولعمری ما امام الا حاکم بالکتاب القائم بالقسط و الدائن بدین الله»<sup>(۳۱)</sup> سوگند به جانم امام کسی است که مطابق کتاب خدا حکم نماید و به عدالت رفتار کند.»

بنابراین آگاهی از قوانین و دستورات اسلامی، برای حاکم امری ضروری است. البته برای رهبر نه تنها علم و آگاهی به قوانین لازم است، بلکه باید اعلم نیز باشد. چنانکه امیرالمومنین می‌فرماید:

«أن یكون اعلم الناس بحلال الله و حرامه و ضروب احکامه و أمره و نهیہ و جمیع ما یحتاج الیه الناس»<sup>(۳۲)</sup> یکی از نشانه‌های امام حق این است که باید داناترین مردم به حلال و حرام خدا و احکام گوناگون و امر و نهی الهی و هرآنچه را که مردم بدان نیازمندند، باشد.»

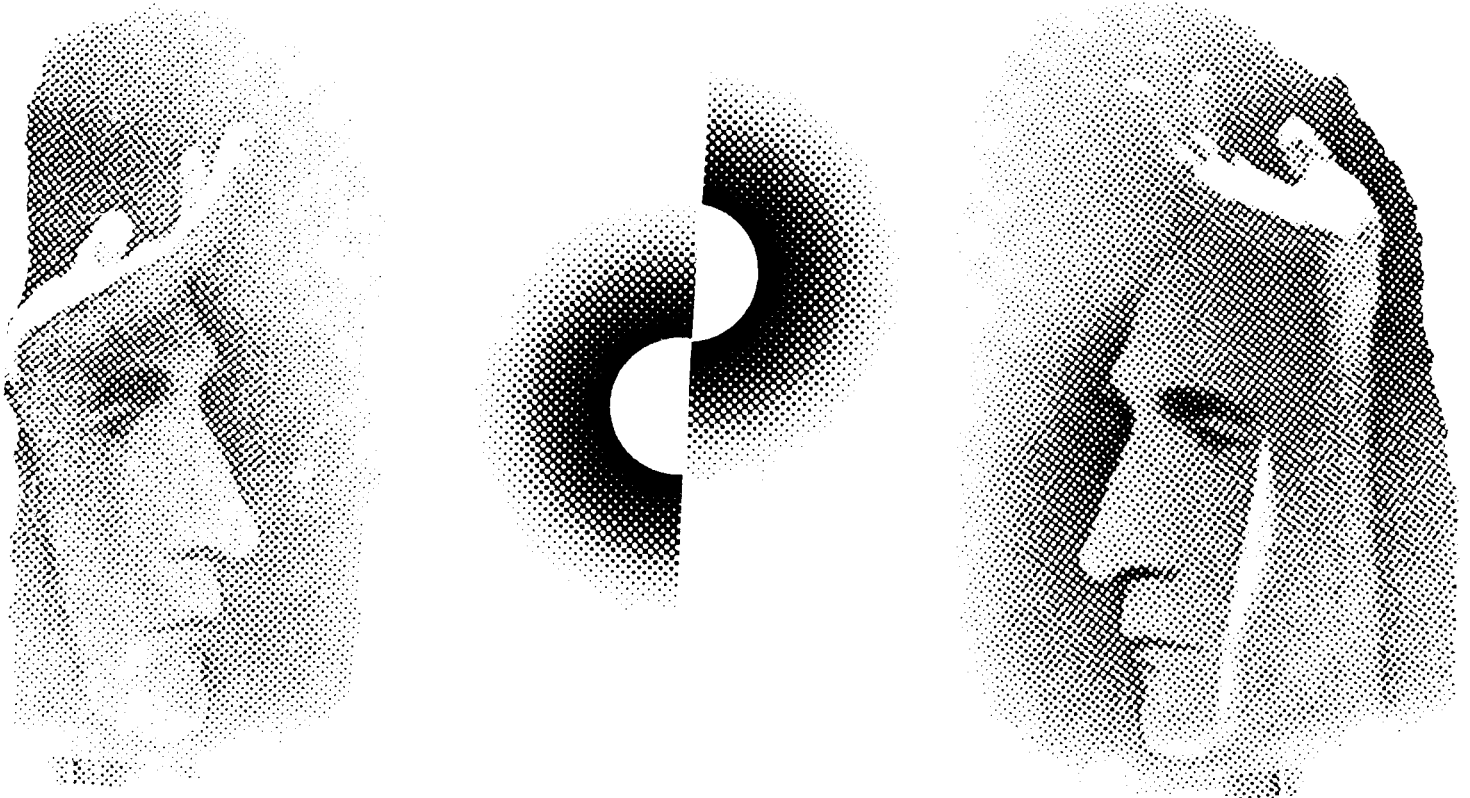
حضرت امام رضا(ع) در روایتی می‌فرماید:  
«للامام علامات: ان یكون اعلم الناس و احکم الناس و اتقوا الناس»<sup>(۳۳)</sup> امام علیمی دارد: از همه مردم داناتر و در قضا قویتر و از همه پرهیزگراتر است.»

بنابراین حاکم باید به قوانین و احکام اسلامی اعلم باشد. در زمان غیبت امام معصوم(ع) اسلام‌شناسی رهبر از راه اجتهاد تأمین می‌شود. معنای لغوی اجتهاد نیز به کارگیری تمام توان برای به دست آوردن چیزی است که تحصیل آن آسان نیست.

«الاجتهاد، أخذ النفس ببذل الطاقة و تحمل المشقة»<sup>(۳۴)</sup>

اما اجتهادی که به عنوان شرط رهبری در اسلام به شمار می‌آید عبارت است از توان و استعداد شناخت دیدگاههای اسلام در مسائل فرعی مورد نیاز جامعه از راه پژوهش در منابع اسلامی. و از آنجا که به دست آوردن احکام الهی از این راه با تلاش و رنج و تحقیق همراه است، این عمل اجتهاد نامیده می‌شود.

رهبری باید علاوه بر مسائل فردی در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز شایستگی اجتهاد داشته باشد. مجتهد جامع کسی است که با در نظر گرفتن عنصر زمان و مکان بتواند درباره همه مسائل مورد نیاز مردم براساس کتاب و سنت و عقل و اجماع اظهار نظر کند. و در عرف ما وقتی سخن از "ولایت فقیه" گفته می‌شود برجسته کردن این صفت حاکم است. البته برجسته کردن این صفت، به معنای دست کشیدن از سایر صفات و یا نادیده گرفتن آنها نیست.



۶) مدیریت: یکی دیگر از علائم و صفات رهبری، مدیریت است. رهبر و هادی باید تواناترین فرد در اداره جامعه باشد. امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید:

«ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقوام عليه و اعلمهم بامر الله فيه؛<sup>(۳۵)</sup> ای مردم! سزاوارترین و شایسته‌ترین افراد

برای رهبری، کسی است که از توان (مدیریت) بیشتری برخوردار باشد و فرمان الهی را بهتر از دیگران بداند.»

۷) اهل مشورت بودن: یکی دیگر از صفات حاکم اسلامی این است که اهل شور و مشورت باشد. شورا، عبارت است از اظهار نظر خواستن از دیگران و دخالت دادن آن‌ها نسبت به یک امر و پرهیز از تکروری و استبداد رأی می‌باشد. شورا برای درک حقایق و کشف مجهولات یک روش عقلایی است که در همه جهان بین انسانها معمول است. اگر افرادی از این طریق عقلایی عدول کنند، دلیل غرور و خودخواهی آنان است و در نظر عقلاء محکوم‌اند. بنابراین شور و مشورت برای رهبر و حاکم اسلامی یک امر لازم است. همچنین در قرآن و روایات در مورد شورا تأکید شده است و به پیامبر سفارش می‌شود که مشاوره کند. پیامبر خود در کارها با اصحاب مشورت می‌کرد و روایاتی از امیرالمؤمنین علی(ع) نقل شده است که حکایت از اهمیت شور و مشورت می‌کند. و اینک به بعضی از آیات روایات موجود در این باره اشاره می‌کنیم.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فبأرحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لاتفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم في الامر فاذا عزم فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين.» آل عمران / ۱۵۹.

در سنن ابی داود، سعیدبن مسیب از امیرمومنان علی(ع) روایت کرده است که فرمود:

«قلت يا رسول الله الامر يزل بنا و لم يزل فيه قرآن و لم تمض فيه سنتك قال(ص) اجعوا له العالمين من المومنين فاجعلوه شوري بينكم و لا تفضوا فيه برأى واحد؛ حضرت می‌فرماید عرض کردم ای رسول خدا! کاری برای ما پیش می‌آید که در آن آیه‌ای از قرآن نازل نشده و سنت تو در آن اجرا نگشته است پیغمبر خدا فرمود: علمای با ایمان را جمع کرده و آن را میان خودتان به مشورت بگذارید و به رأی بکنفر عمل نکنید.»

باز امیرمومنان(ع) در روایتی دیگر می‌فرماید

«لو وقع حكم لیس في كتاب الله بيانه و لا في السنة برهانه و احتيج الی المشورة لثاورت كما فيه؛<sup>(۳۶)</sup> چنانچه پیش آمدی رخ

دهد که حکم آن در کتاب خدا و سنت پیامبر نبود و احتیاج به مشورت پیدا کردم با شما مشورت می‌نمایم.» از مجموع آیات و روایات فوق چنین بر می‌آید که شور و مشورت یک امر لازم برای حاکمان و رهبران جامعه اسلامی است. البته در جایی که حکم خدا در کتاب و سنت آشکار نباشد یا به تعبیری، در مورد مسائلی باشد که مربوط به اداره جامعه است.

۸) تنصیصی بودن حاکمان و رأی مردم

تنصیص ائمه با نام و نشان است ولی تنصیص حاکمان بعد از غیبت با صفات و خصوصیات است که امت اسلامی باید فرد واجد آن‌ها را به رهبری برگزینند. نظام حکومتی اسلام در عصر غیبت آمیزه‌ای از حکومت الهی و مردمی است، خدایی و الهی بودن آن از این نظر است که اوصاف حاکم اسلامی در تعالیم اسلام بیان شده است. مردمی بودن آن نیز از این نظر است که انتخاب رهبر، طبق ضوابط شرعی در دست مردم است. البته مردمی بودن نظام اسلامی غیر از نظام دموکراسی در غرب است؛ زیرا در حکومت‌های دموکراسی، کافی است اکثریت مردم فردی را به عنوان حاکم برگزینند. حال این حاکم لیاقت و شایستگی و کمالات ذاتی داشته باشد یا نه.

حاکم اگر شخصاً یعنی با نام و نشان از طرف خدا تعیین گردد، حکومت صددرصد الهی است. ولی اگر خود مردم در عصر غیبت طبق ضوابط شرعی با اوصافی که قرآن، سنت و عقل تعیین کرده است فردی را برگزینند، او هم طبق قوانین و مقررات اسلامی جامعه را اداره کند، در چنین صورتی حکومت او شرعی و الهی و اطاعت وی واجب می‌باشد. بنابراین در شرعی بودن حکومت، تنها مردمی بودن کافی نیست، بلکه باید حاکم طبق ضوابط الهی و معیارهای اسلامی تعیین گردد. ولی در این جا این نکته مطرح است که آیا رأی مردم به تنهایی می‌تواند به حاکمی که فاقد صفات کمال است، مشروعیت بدهد؟ هرگز؛ زیرا اگر مردم فرد ظالم و جاهل را به حاکمیت برگزینند، از نظر شرعی و دینی اعتباری ندارد. شارع تنها هنگامی رأی مردم را مورد تایید قرار می‌دهد که فرد واجد صفات و کمالات مطلوب و مورد نظر شارع انتخاب شود. بنابراین افراد واجد شرایط با این که دارای شأن رهبری و حاکمیت هستند، هنگامی این شأنیت به مرحله فعلیت می‌رسد، که مردم به این نوع حاکمیت گردن ببنهند. امیرمومنان علی(ع) که بهترین و شایسته‌ترین فرد برای رهبری بود، با اینکه خداوند با نام و نشان ایشان را به خلافت و رهبری برگزیده بود، ولی چون مردم به حاکمیت

ایشان گردن نهند، رهبری ظاهری ایشان به فعلیت درنیامد. هرچند که در واقع ایشان رهبر و هادی امت بودند. در زمان غیبت نیز که شارع، حاکمان را با ذکر صفات و کمالات مشخص کرده است، از چنین قاعده‌ای تبعیت می‌کند. یعنی هرچند آنان از طرف شارع و عقل، شایسته مقام حاکمیت‌اند ولی حاکمیت شأنی آن‌ها هنگامی به فعلیت می‌رسد که با رأی و نظر مردم باشد. به تعبیر دیگر، آنان صلاحیت واقعی اداره جامعه را دارند ولی هیچ‌گاه برای رسیدن به حاکمیت به زور و خشونت متوسل نمی‌شوند.

#### ۷- نتیجه

اکنون پس از بیان انواع حکومت‌ها، روشن می‌شود که حکومت اسلامی بهترین نوع حکومت است؛ چرا که هیچ یک از معایب حکومت استبدادی را ندارد، زیرا وقتی حاکم عادل باشد دیگر خبری از ستمگری او نیست و چون براساس کمالات و صلاحیتهای ذاتی انتخاب می‌شود، شایسته سالاری است نه موروثی و چون مردم با رضایت و رغبت او را بر این منصب گمارده‌اند و دائماً از او حمایت می‌کنند دیگر احساس ناامنی نمی‌کند. همچنین به خاطر تقوا و ملکات اخلاقی خود، عاری از تمایلات امپریالیستی و توسعه‌طلبی است. به دیگر سخن، رهبر حکومت اسلامی، انسان برجسته و برتری است که احتمال لغزش و خطا در او بسیار ضعیف است.

علاوه بر این، حکومت اسلامی هیچ یک از معایب حکومت آریستوکراسی را ندارد. حاکم اسلامی به خاطر کمالات و فضایل خود نه انحصارگراست و نه اسراف‌کار و نه مخالف آموزش سیاسی است و نه موروثی. حکومت اسلامی هم چنین هیچ یک از معایب حکومت دیکتاتوری را ندارد؛ زیرا حاکم اسلامی نه تنها مخالف رشد شخصیت انسان‌ها نیست بلکه دائماً با مشورت خود شخصیت آنها را رشد می‌دهد. و همچنین دائماً درصدد آن است که همه افراد جامعه را به کمال برساند. برای چنین فردی قدرت هدف نیست، بلکه قدرت را وسیله ارتقاء کمالات مردم می‌داند. و چون بر قلب مردم حکومت می‌کند، نه خبری از زور و خشونت است و نه از رقیبان‌یابی دارد، زیرا مقتضی عدالت او این است که اگر فرد بهتری از خود را مشاهده کرد، حکومت را به او بسپارد.

از طرف دیگر حکومت اسلامی علاوه بر این که از مزایای حکومت دموکراسی برخوردار است، از معایب آن بری است. حکومت اسلامی نه حکمرانی جهالت است و نه حاکمیت سرمایه و ثروت؛ زیرا حکومت علم و کمال است.

حکومت اسلامی، به معنای واقعی کلمه، حکومت اکثریت است؛ زیرا که حاکم اسلامی براساس رأی مردم برگزیده می‌شود. لذا از دروغ و عوام‌فریبی و صفات ناپسند اخلاقی خبری نیست و....

به هر حال از مقایسه حکومت‌ها نتیجه می‌گیریم که حکومت اسلامی برترین نوع حکومت است، زیرا علاوه بر داشتن محاسن حکومت‌های دیگر فاقد معایب آن‌ها می‌باشد. بدین ترتیب هر عاقلی که اندک تأملی در این باره داشته باشد، به محض تصور حکومت اسلامی، آن را تصدیق خواهد کرد.

در پایان، نظر یکی از فیلسوفان بزرگ مغرب‌زمین، به نام ایمانوئل کانت را در مورد حکومت دینی به نحو بسیار اجمال مطرح می‌کنیم و سپس به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

#### ۸- دیدگاه کانت در مورد حکومت دینی و نقد آن

کانت با دیدگاه خاصی که در مورد آزادی انسان و اخلاق دارد به این امر کشیده شده است که حکومت دینی یعنی حکومت مبتنی بر قوانین الهی را، انکار کند. او یکی از معیارهای اخلاقی بودن قوانین را خودمختاری اراده می‌داند و آن را به نام صورت‌بندی خودمختاری اراده بیان می‌کند: «چنان عمل کن که اراده بتواند در عین حال به واسطه دستور اراده خود را واضح قانون عام بداند.»<sup>(۳۷)</sup>

این صورت‌بندی مبتنی بر این اصل است که اراده عقلانی از قوانینی اطاعت می‌کند که خود وضع می‌کند. خودمختاری اراده در برابر دگرآیینی است. خودمختاری اراده یعنی قانونی که خود شخص برای خود وضع می‌کند و دگرآیینی به معنای قانونی است که از بیرون یا توسط غیر وضع می‌شود.<sup>(۳۸)</sup> بنابراین به نظر او قوانینی که از جانب دیگران وضع شود نه تنها اخلاقی نیست و بلکه با آزادی و خودمختاری اراده انسانی منافات دارد. او می‌گوید:

«اخلاق از آن حیث که مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان فاعل مختاری است که فقط از آن جهت که مختار است به واسطه عقل خودش، خود را به قوانین مطلق ملزم و مکلف می‌کند. نه نیازمند تصور دیگری بالای سر انسان است تا تکلیف خود را بفهمد (یا بشناسد) و نه محتاج انگیزه‌ای غیر از خود قانون تا به وظیفه خود عمل کند... بنابراین اخلاق به خاطر خودش به دین نیاز ندارد، بلکه به برکت عقل عملی محض، خودکفا و بی‌نیاز است.»<sup>(۳۹)</sup>

از آنجا که کانت اخلاق را بر اصل استقلال و خودمختاری اراده بنا کرده است، بدیهی است که هر



سلطه‌ای غیر از خود اراده یعنی عواطف، ترس، امید، اقتدار امور طبیعی و ماوراءطبیعی را برای اراده نفی کند و به تعبیر دیگر به نظر او آزادی اخلاقی انسان صرفاً آزادی از قید طبیعت نیست، بلکه هم چنین آزادی از قید قوا و نیروهای مافوق طبیعی است. هیچ‌کس قبل از کانت این چنین زیاد انسان را تمجید نکرده است. هیچ‌کس تاکنون به انسان چنین

درجه‌ای از استقلال متافیزیکی اعطا نکرده است. این استقلال ریشه در نیازهای اخلاقی عصر روشنگری و قانون اخلاقی دارد که فرد هر نوع «قیمومیت» را انکار می‌کند و عقاید خود را بدون استمداد از دیگران وضع می‌کند. (۴۰)

بنابراین به نظر کانت خودمختاری و آزادی اراده نمی‌تواند مبتنی بر چیزی غیر از خود عقل باشد. اگر ما اخلاق را سرسپردگی و وفاداری به اراده خدا بدانیم، در معرض دیگرآیینی اراده قرار گرفته‌ایم. یعنی اگر ما خدا را به عنوان پاداش‌دهنده و عقوبت‌کننده قانون اخلاقی قرار دهیم، از قاعده احتیاط تبعیت کرده‌ایم و انگیزه ما برای اطاعت از قانون اخلاقی ترس از عقوبت و امید به پاداش است و این کار ارزش اخلاقی ما را از بین می‌برد. (۴۱) او حکومت استبدادی سیاسی و حکومت استبدادی دینی را یکسان نفی می‌کند. به این خاطر که آن‌ها ارزش و آزادی انسان را نفی می‌کنند. در حکومت استبدادی سیاسی، آزادی و ارزش انسانیت نادیده گرفته می‌شود ولی در حکومت استبدادی دینی، انقیاد برده‌وار نسبت به قدرت محض را ترغیب می‌کند و انگیزه انجام اعمال را پاداش و عقاب آخری می‌داند که مخالف خودمختاری انسانی است. بنابراین کانت هر دو نوع حکومت را نفی می‌کند. (۴۲)

البته کانت از طریق اخلاق، خدا و جاودانگی نفس را اثبات می‌کند و به این صورت از طریق اخلاق به دین منتهی می‌شود ولی او از دینی که با اصول عقل عملی سازگاری داشته باشد، دفاع می‌کند.

او همچنین از نوعی تدین نیز دفاع می‌کند و می‌گوید: از آن حیث که ملموس کردن مدعیات الزامات اخلاقی، بدون تصور و اراده خدا مشکل است، می‌توانیم براساس عقل تنها معتقد شویم که یک تکلیف اخلاقی برای متدین شدن داریم. به این معنا که همه تکالیفمان را چنان تلقی کنیم که گویی آنها فرمان‌های خدایند و ما این عمل را به جهت روح و قوت بخشیدن به نیت و عزم اخلاقی خود انجام می‌دهیم. بنابراین تنها کارکرد دین، قوت بخشیدن به اراده خیر است. (۴۳)

#### نقد:

نتایجی که کانت از بحث آزادی و خودمختاری اراده می‌گیرد، به هیچ وجه درست نیست؛ زیرا اطاعت و تسلیم در برابر اوامر خدا و اعتقاد به پاداش و عقاب آخری نه تنها با خودمختاری اراده ما ناسازگار نیست، بلکه احکامی است برخاسته از عقل عملی ما.

کانت خدا را از دیدگاه ادیان تاریخی، موجودی بیگانه از آدمی تصور کرده که با قدرت مطلقه خود انسانها را با امید به ثواب و ترس از عقاب آخری مجبور می‌کند که از اوامر گزافی وی تبعیت کنند. بنابراین اگر فرمان‌های او را اطاعت کنیم، ارزش اخلاقی اعمال از بین می‌رود.

در جواب به این اعتقاد کانت می‌گوییم: اوامر خدا گزافی نیست و اطاعت از اوامر خدا ارزش اخلاقی اعمال را از بین نمی‌برد.

کانت عقیده دارد که خدا برترین خیر است و برترین خیر، خیری است که فضیلت و سعادت را به نحو اکمل داراست و اراده او مقدس است و نیز یک موجود عاقل نامتناهی است که علم و قدرت نامتناهی دارد. هم چنین او اعتقاد دارد که اوامر عقل عملی ما، که موجودات عقلانی نامتناهی هستیم، واجب‌الاتباع است چون هنگامی که عقل ما حکمی را صادر می‌کند، این حکم از عقل برخاسته و بعید است ندای کاذب یا گزافی باشد. فی‌المثل یکی از احکام عقل عملی ما این است که برترین خیر را طلب کنیم. کانت از این حکم عقل ملزومات آن را نتیجه می‌گیرد و می‌گوید چون عقل، حکم کرده است که برترین خیر را طلب کنیم، بنابراین باید متعلق آن موجود باشد.

از مجموع سخنان فوق نتیجه می‌گیریم که هنگامی که احکام عقل متناهی انسان واجب‌الاتباع است، بنابراین به طریق اولی احکام موجود عقلانی نامتناهی، که عقل و قدرت نامتناهی دارد، واجب‌الاتباع است. پس تبعیت از موجود عقلانی نامتناهی یکی از احکام عقل عملی ماست که در این صورت منافاتی با خودمختاری ما ندارد.

کانت هم چنین براین باور است که در حکومت دینی، انگیزه عمل به فرمان‌های خدا، امید به بهشت و ترس از جهنم است و امید و ترس، ارزش اخلاقی اعمال ما را از بین می‌برد.

در جواب این اشکال می‌گوییم: اولاً انگیزه بسیاری از کسانی که از اوامر خدا اطاعت می‌کنند امید و ترس نیست بلکه به این جهت است که این اوامر، از سوی موجود عاقل نامتناهی است که علم و قدرت نامتناهی دارد و چنین

موجودی هیچ‌گاه اوامر گزافی صادر نمی‌کند. از این رو گوش جان سپردن به چنین اوامری شایسته و نیکوست چنان‌که امیرالمومنین علی (ع) می‌فرماید:

«الهی ما عبتک خوفاً من نارك (یا عقابک) و لا طمعاً فی جنتک (یا ثوابک) بل وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک؛ (۴۴)

خدایا من از ترس آتش جهنم و به طمع بهشتی که داری تو را عبادت نکرده‌ام بلکه فقط به این خاطر که تو را شایسته پرستش می‌بینم.»

ثانیاً امید و ترس هنگامی با اخلاق کانتی منافات دارد که از عقل ما برنخاسته باشد. اگر عقل ما ثواب و عقاب آخروی را برای تقویت انگیزه اخلاقی همانند اعتقاد به وجود خدا (البته براساس دیدگاه او) مفید بداند، دیگر منافاتی با خودمختاری ندارد.

بنابراین از مجموع سخنان فوق نتیجه می‌گیریم که حکومت اسلامی که مبتنی بر قوانین الهی است، با خودمختاری و آزادی انسان‌ها منافاتی ندارد، بلکه عقل انسانی به خاطر این‌که علم، حکمت و قدرت نامتناهی دارد، از دستوراتش تبعیت می‌کند؛ یعنی پیروی کردن از دستوره‌ای خدا براساس عقل است.

#### پی‌نوشتها

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن میثم ۱۰۳/۲.

۳. بحارالانوار ۳۵۹/۷۵.

۴. عیون اخبارالرضا ۱۰۰/۲.

۵. علامه طباطبایی: نهايةالحکمة ص ۱۲۳.

۶. ابن‌سینا: الیهات شفا، (ده‌جلدی)، ص ۱۰۴.

۷. شیخ اشراق، حکمة‌الاشراق در مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۶۸.

۸. بحارالانوار ۷۸-۸۳.

۹. صدر المتالیهین: اسفار ج ۳ ص ۲۱؛ علامه طباطبایی: نهاية الحکمة، ص ۱۷۸.

۱۰. عبدالرحمن عالم: بنیادهای علم سیاست صص ۹-۲۷۷، چاپ اول، نشر نی، تهران ۱۳۷۳.

۱۱. همان، صص ۱-۲۸۰.

۱۲. اصول کافی ج ۱ ص ۴۰۷.

۱۳. عبدالرحمن عالم: پیشین، ص ۲۸۱؛ حمید، عنایت: بنیاد اندیشه سیاسی در غرب از هراکلیت تا هابز، تهران انتشارات فرمند، ۱۳۴۹، ص ۸۳.

۱۴. همان، صص ۴-۲۸۳.

۱۵. همان ۲۸۴.

16. G. S. Ford, Dictators'hip in the Modern World, New York: university of minnesota press, 1939, P. 27.

۱۷. عبدالرحمن عالم: پیشین، ص ۲۸۵.

۱۸. همان صص ۹-۲۸۷.

۱۹. همان، ص ۲۹۳.

۲۰. همان، ص ۲۹۵.

21. James Bryce, *Modern Democracies*, Vol, 2, (New York the Macmillan co 1921) vol, 1, P, 20.

۲۲. عبدالرحمن عالم: پیشین، صص ۱۱-۳۰۴.

۲۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۲۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۴.

۲۵. تحف‌المقول، ص ۱۴؛ بحارالانوار ۶/۷۷.

۲۶. مکارم‌الاخلاق ۳۶/۱.

۲۷. نهج‌البلاغه، حکمت ۷۳.

۲۸. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۹.

۲۹. امام خمینی، پیشین، صص ۵۹-۶۰.

۳۰. تحف‌المقول، ص ۱۷۲.

۳۱. روضة‌الواعظین، ص ۲۰۶.

۳۲. بحارالانوار، ۱۶۵/۲۵.

۳۳. من لایحضره الفقیه ۴/۴۱۸/۴۵۹۱۴.

۳۴. مفردات راغب.

۳۵. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۳۶. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۴۱.

37. Kant, *Groundwork of Metaphysics of Morals*, tr, paton, H. J, pp, 53-123 in: *the Moral Law*, london, Hutchinson university library, 1972, p, 78.

38. B.E.A. Liddell, *Kant on the foundation of morality*, Bloomington and london, Indian university press, 1970, p, 262.

39. Kant, *Religion Within the Limits of Reason Alone*, tr, With an introduction and notes by Greene, T.M, Hudson, H.H. New York, Harper torch books / the coister library, 1960, p, 3.

40. R. J. Sullivan . *Immanuel Kant's Moral theory*, New York, cambridge university press, 1989, p. 262.

41. Ibid, 263.

42. Ibid, 263.

43. Kant, *Religion Within the Limits of Reason Alone* , Op. Cit. pp. 142, 146.

۴۴. بحارالانوار، ج ۴۱، باب ۱۰۱، ص ۱۴.

